

دکتر علی اشرف صادقی

## زبان عامیانه (توضیح)

در شماره نهم دوره سی و نهم آن مجله شریفه، مقاله‌ای تحت عنوان «زبان عامیانه» از آقای دکتر مرتضی صراف چاپ شده است. نویسنده در این مقاله بر مقاله نگارنده تحت عنوان «درباره چند لغت عامیانه فارسی» مندرج در مجله سخن، سال بیستم شماره ۶ ایرادهایی گرفته‌اند که چون يك يك آنها نادرست و یا مورد تأمل است ناگزیر به توضیح آنها می‌پردازد. ایرادهایی که منتقد دانشمند بر من گرفته‌اند بقرار زیر است:

درص ۵۸۳ با عبارات صوفیانه و عارفانه که البته در نوشته‌های علمی و انتقادی بی‌مورد است بر بنده خرده گرفته‌اند که چرا در بحث از لغات عامیانه از متقدمین افزودن نکرده‌ام. از منتقد دانشمند می‌پرسم آیا در يك مقاله که هدفش روشن کردن وجه اشتقاق چند لغت است نابجا و غیر علمی نیست اگر صورت بلند بالا از کسانی که لغات عامیانه را در نوشته‌های خود به کار برده و یا به جمع‌آوری مقداری از آنها پرداخته‌اند داده شود؟ آیا این درست همان طریقه‌ای نیست که متأسفانه امروز هم پاره‌ای از «محققین» ما دارند و بجای آنکه سخن خود را شسته و رفته تحویل خواننده بدهند، به مقدمه چینی‌های زائد و غیر ضروری و اغلب ملال‌آور می‌پردازند؟ منتقد دانشمند درص ۵۸۴ ارائه طریقی کرده‌اند که [چه خوب بود که قبل از تهیه این سی لغت که اکثر آنها جزء سخن عوام نمی‌باشد، مراجعه به آثار موجود می‌نمودند از قبیل نوشته‌های ...] ۱ و سپس نام ۲۳ نفر را ذکر کرده‌اند که یاد از نوشته‌های خود لغات عامیانه به کار برده‌اند و یا به جمع‌آوری پرداخته و یا اصلاً به هیچ يك از آنها توجه نکرده‌اند. مثلاً در این

لیست نام هانری ماسه و کریستن سن و لسکو و محمد مقدم و محمد مگری و ... دیده می‌شود. از منتقد دانشمند سؤال می‌کنم در نوشته‌های کدام يك از نامبردگان به مسئله اشتقاق و توجیه تحول این لغات برخورد کرده‌اند جز آنکه بعضی از آنان به جمع آوری فولکلور ایرانی پرداخته و برخی دیگر در گردآوری لهجه‌های ایرانی مطالعاتی کرده‌اند.

ایراد گرفته‌اند که اگر نگارنده معتقد است تا به حال تحقیق علمی وجدی نشده است پس با در دست داشتن چه مواد و مدرکی توانسته‌ام در باره لغات عامیانه به بررسی بپردازم و نتیجه بگیرم. منتقد دانشمند سخت در اشتباه است اگر تصور کند يك تحقیق علمی باید بر اساس يك تحقیق علمی دیگر باشد. در این صورت دور لازم می‌آید. چه بسا پیش می‌آید که مثلاً کسی به مطالعه زبان شناسی می‌پردازد و پس از فراگرفتن اصول نظری آن دست به کار مطالعه جدی لهجه‌های محلی که مورد تحقیق قرار نگرفته‌اند می‌گردد.

در اینجا منتقد دانشمند بین مواد و مدرک فرقی نگذاشته و آن دورا باهم خلط کرده‌اند. در مورد فارسی عامیانه مواد فراوان است اما مدرک بسیار کم است و از میان آنچه در دست است، آنهایی که با اصول علمی زبان‌شناسی تهیه شده باشند شاید اصلاً وجود خارجی نداشته باشد. اگر ایشان همانطوری که نوشته‌اند [ برخلاف نظر و ادعای ایشان در این زمینه کارهایی شده و هستند محققینی که بی‌سروصدا پای بند به اصول اخلاقی و انسانی بوده و از چهارچوبه تحقیق اصولی خارج نشده و سخت در این باره کوشا و بدون خودنمایی و بزرگی‌گرایی مشغول تفحص و جستجو می‌باشند ] نمونه‌هایی سراغ دارند ارائه بفرمایند تا چنانچه از نظر بنده مستور مانده است روشن شود و خوانندگان علاقه‌مند نیز از آن بهره بگیرند.

انتقاد دیگر ایشان بر نگارنده این است که دوازده مورد از سی لغت مورد بحث من با [ احتمالاً ، آیا ، ممکن است ، ظاهراً ، به احتمال بسیار و شاید توأم بوده است ] . در اینجا است که باید بر ذهن علمی و روش عالمانه منتقد دانشمند آفرینها گفت . شخصی که خود را تا آن اندازه صالح میدانند که از یک مقاله که بر اساس زبان-شناسی نوشته شده انتقاد کند چطور نمی داند در مورد مسائل تاریخی زبان آنهم در مورد اشتقاق لغات عامیانه غالباً نمی توان با قطعیت حکم کرد؟ این شخص چطور نسبت به این مسئله بیگانه است که به کاربردن آیا و احتمالاً و غیره در اینگونه موارد بر طبق موازین علمی است و خلاف آن برعکس تصور ایشان غیر علمی و دور از روش صحیح است ؟

منتقد دانشمند در ص ۵۸۵ نوشته اند که [ اکثر آنها (یعنی لغات مورد بحث نگارنده) در کتب لغت معتبر که مطابق با اصول زبان شناسی تهیه و تدوین گردیده است دیده می شود ] . نمیدانم ایشان دکترای خود را در چه زمینه ای گرفته اند ولی آنچه مسلم است متأسفانه از زبان شناسی بی اطلاعند . از ایشان سؤال می کنم آیا در زبان فارسی حتی یک فرهنگ که با اصول زبان شناسی تهیه شده باشد در جایی سراغ دارند؟ ثانیاً کدام یک از مطالبی که مورد بحث نگارنده قرار گرفته است در این کتب لغت آمده است . واضح است که مقداری و شاید همه لغات مورد بحث نگارنده در برخی کتب لغت بطور ساده ضبط شده است . اما در هیچ یک از موارد توضیحات نگارنده نیامده است . شاید منتقد فاضل با احاطه خاص خود مواردی را در کتب لغت دیده اند ، در این صورت بهتر می بود خود در این باره توضیح میدادند .

سپس ایشان بیشتر لغات مورد بحث نگارنده را نقل کرده و به هر یک ایرادهایی گرفته اند که نه تنها در هیچ یک از موارد رأی ایشان مقرون به صواب نیست بلکه علاوه بر آنکه در مواضع متعدد مطالب نگارنده را تحریف کرده اند در موارد بسیار دیگری

نوشته ایشان حاوی اشتباهات فاحشی است که برای روشن شدن ذهن خوانندگان به توضیح می‌پردازد تا هم روش انتقاد منتقدانشمند روشن شود و هم تبصر وی در اینگونه مسائل. در ضمن سعی می‌شود عین عبارات وی نقل شود تا خوانندگان با شیوه نثر نویسی ناهبرده نیز آشنا شوند.

در ذیل کلمه «بالا غیر تا» نوشته‌اند: [ نوشته‌اند شاید «بالا» در اینجا مبدل «برای» باشد، این هم یکی از نمونه‌های تحول و منشأ این ترکیب است که راه حل آن را ارائه داده‌اند؟! ] مسلماً خوانندگان محترم از این ایراد منتقد محترم چیزی نمی‌فهمند و محتاج توضیح است. همانطوریکه در مجله سخن نوشته‌ام احتمال می‌رود «بالا» در اینجا مبدل «برای» باشد (امروز در قم گاهی بجای «برای» «بالا» و «بال» گفته می‌شود). جمع شدن يك حرف اضافه با تنوین در فارسی بی سابقه نیست. کلمات بعمداً، بقصداً شاهد این امرند.

ذیل «بل گرفتن» نوشته‌اند: [ به فرهنگ معین مراجعه شود ] . در فرهنگ معین جز شرح لغت چیزی نیافتم در صورتیکه مطلب مورد بحث نگارنده اشتقاق لغت بوده که تاکنون در جایی نیامده است.

ذیل «تخس» از اینکه نگارنده آن را از فعل «تخشیدن» دانسته است در صورتیکه «تخشیدن» به معنی کوشیدن است و معنی تخس (شیطان) و موزی است تعجب کرده‌اند. عبارت ایشان چنین است: [ و اینکه آن را ظاهراً از فعل «تخشیدن» به معنی کوشش کردن، دانسته‌اند، ما نفهمیدیم چگونه معنی موزی میدهد، در اصفهان و سایر نقاط از فعل تخشیدن، تخش را معادل تخس گرفته و آن را تیر تخشی (کذا) گویند و تخس و تخس (کذا) از اتباع است و نیز دك (کذا) به برهان قاطع و ذیل آن و فرهنگ معین ] (به نثر ایشان هم توجه داشته باشید).

اولاً اینکه با عبارت نارسا نوشته‌اند [ در اصفهان و سایر... ] محتاج توضیح

است، منظور ایشان از [ تخش را معادل تخس گرفته‌اند ] مفهوم نشد. احتمال اینکه تخش در تیر تخش از کلمه تخشیدن گرفته شده باشد ضعیف است و قبلاً دیگران نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند، اما اینکه این مطلب چگونه گفته نگارنده را مبنی بر اینکه تخس از تخشیدن گرفته شده‌است می‌کند، مطلبی است که باید منتقد دانشمند درباره آن توضیح بدهند. همانطوریکه در مجله سخن نوشته‌ام احتمال دارد تخس از یکی از لهجه‌هایی گرفته شده باشد که در آنها «ش» به «س» بدل شده است. اما اینکه ایشان نفهمیده‌اند چگونه معنی «هوزی» از کوشش کردن بیرون آمده است، باید ابتدا ایشان يك دوره معنی شناسی (سمانتیک) بخوانند تا علل تحول معانی لغات را درک کنند و متوجه شوند که معنی کوشش بسهولت می‌تواند به شیطنت و شیطنت به هوزی تحول پیدا کند. اما هدف از اینکه به برهان قاطع و ذیل آن و فرهنگ معین رجوع داده‌اند سردرگم کردن خواننده بوده است. بهتر بود می‌فرمودند در کجای کتابهای فوق درباره اشتقاق کلمه تخس بحث شده است. منتقد دانشمند از این رجوع دادن بیمورد به کتابهای مختلف در موارد دیگر نیز استفاده کرده‌اند تا هم بظاهر مدعای خود را ثابت و هم خواننده را گمراه کنند. مثلاً ذیل «تکوتا» آورده‌اند: [ درباره تکوتا، دک (کذا) به برهان قاطع که از لحاظ ایتمولوژی (کذا) و این کلمه يك بار دیگر در پایان همین صفحه به همین صورت غلط نقل شده است. برای اطلاع ایشان عرض میکنم که معادل فارسی آن «اشتقاق» است. ] و شواهد تاریخی در آنجا مفصل بحث شده‌است. برای اینکه سخن ما دراز نگردد از آوردن آن خود داری می‌شود [ خوب بود منتقد دانشمند از آوردن آن خود داری نمی‌کردند و برای خوانندگان روشن‌میشد که اشتقاقی که نگارنده پیشنهاد کرده‌است در کجای برهان قاطع مورد بحث قرار گرفته است.

ذیل کلمه «توپ» به نظر نگارنده ایراد گرفته و خود برای آن اشتقاقی پیشنهاد کرده‌اند توجه بفرمائید: [ اصل آن (Top) است که تلفظ صحیح آن «تاپ» می‌باشد... خوبست بدانید که معنی توپ (Top) بزرگترین قسمت هر چیز را گویند، عوام (!) این واژه را از روی حروف خوانده‌اند و مثل زبان شناسان از بازوبسته بودن لغت (!) آگاه نبوده‌اند و از ایتمولوژی (!) وریشه شناسی بی‌خبر و کاملاً عامی بوده‌اند (!) و گناه دگران را بی‌ای آنها نباید نوشت ] .

باید از ایشان که خود جرأت داده و برای کلمه «توپ» اشتقاق پیشنهاد کرده‌اند سؤال کرد بر فرض که Top به بزرگترین قسمت هر چیز اطلاق شود با «توپ» پارچه چه مناسبت دارد؟ چه دلیلی داشته است که ایرانیان برای چنین مفهومی به سراغ زبان انگلیسی رفته‌اند و کلمه‌ای را که هیچ مناسبت معنایی با توپ پارچه ندارد به عاریت گرفته‌اند؟ اگر اصل کلمه توپ فارسی و به معنی بزرگترین قسمت هر چیز بود احتمال میرفت که بمرور زمان تحول پیدا کند و برای توپ پارچه به کار رود. اما آنچه منتقد محترم پیشنهاد فرموده‌اند روشن نیست، بهتر بود وجه آن را نیز برای بنده و خوانندگان مرقوم میداشتند. خوانندگان محترم حتماً توجه فرموده‌اند که در توجیه منتقد فاضل اشتباهات متعددی به چشم می‌خورد. مثلاً معلوم نیست اشخاصی که [ کاملاً عامی ] بوده‌اند چگونه Top انگلیسی را از روی حروف خوانده بصورت «توپ» در آورده‌اند. از [ بازوبسته بودن لغت ] نیز چیزی مفهوم نمیشود، ظاهراً نظر ایشان بازوبسته بودن O است. يك قسمت دیگر از عبارت ایشان در ذیل همین کلمه نقل می‌شود تا خوانندگان باشیوه نثر ایشان نیز کاملاً آشنا شوند: [ واگر آقای جمال‌زاده هم چنین حدسی را زده در اثر دوری از وطن بوده و اگر کسی که بیشتر عمر خود را خارج از کشور بسر برده تدوین و گردآوری چنین فرهنگی نیز مورد تحسین و چیزی جز نشانه علاقه

زبان و فرهنگ مملکتش نخواهد بود و تا این حد و اندازه هم نباید ممنون و سپاسگزارش بود .

ذیل کلمه «تور» نوشته‌اند: [ مسلم است که هرواژه فارسی معادل در زبانهای اروپائی دارد... من خود از یکی از مستشرقین شنیدم که می‌گفت : اکثر نامهای پارچه‌ها را غرب از ایران گرفته است ... اگر اندکی دقت داشته باشیم و شرایط اقلیمی ایران و فرانسه و انگلیس را در نظر بگیریم مطمئن خواهیم بود که این قبیل بافته‌ها و ویژه شرق است و با آب و هوای آنجا هیچگونه سازگاری ندارد ] . ممکن است خوانندگان خود متوجه نکات این قسمت از نوشته منتقدانשמند شده باشند ولی توضیحاً بعرض میرسانم که تقریباً هیچ یک از واژه‌های يك زبان در زبان دیگر معادل دقیق و صددرصد ندارد . این مطلبی است که زبان شناسان تاکنون نوشته و می‌نویسند مگر اینکه منتقد دانشمند در این باره تحقیق جدیدی کرده و نظر کلیه زبان شناسان را رد کرده باشند . ثانیاً ناسازگار بودن آب و هوا و شرایط اقلیمی با بافته‌هایی نظیر تور و تافته و غیره تا چه حد ارتباط دارد باز ظاهراً تحقیقی است که منتقد دانشمند برای اول بار کرده‌اند و در اینجا فقط به اختصار به آن اشاره کرده‌اند . فقط برای یادآوری ایشان عرض میکنم ده‌ها نوع پارچه نظیر نایلون و ترلون و کانکا و فاستونی و سلک و ترگال و غیره و غیره که همه در شرایط اقلیمی اروپا و یا آمریکا بوجود آمده‌اند همراه با نام خود به ایران و کشورهای نظیر آن راه پیدا کرده‌اند و ناسازگاری آب و هوا هیچ مانع ورود آنها نشده است .

ذیل «چک» نوشته‌اند : [ از توضیحاتی ایشان چیزی دستگیر من نشد . بهتر است این واژه‌ها را (چک - چوغ (چوق) ، حشری - خل ، خنک را در فرهنگها ملاحظه فرمائید ] . بهتر بود منتقد دانشمند برای اینکه چیزی دستگیرشان بشود یادداشت نگارنده را راجع به این کلمه دقیقاً مطالعه میفرمودند . در اینجا نیز ایشان

برای سردرگم کردن خواننده . چند واژه از مقاله نگارنده را نقل کرده و برای توضیح درباره آنها به فرهنگها رجوع داده اند. باز باید از ایشان پرسید در کدام يك از فرهنگها توضیحاتی را که نگارنده داده است یافته اند ؟ خوانندگان می توانند برای بررسی گفته ایشان به فرهنگهای مورد ارجاع ایشان مراجعه کنند !

آنچه در مورد «دك كردن» نوشته اند نیز نادرست است . «دغ» و «لغ» که در فرهنگهای فارسی آمده با «دك» ارتباط ندارد بلکه اصلاً به معنی سر بیمو است و با داغ ( که در اصل به معنی سوخته بوده است ) هم ریشه است . دق و لق نیز که ایشان نقل کرده اند در فرهنگها به معنی صحرای خشك است .

ذیل «دوزدن» مرقوم داشته اند : [ معنی آن را درست تشخیص داده اند ولی تلفظ آن را اگر مرقوم می داشتند و نیز به کتب لغت مراجعه می نمودند از اظهار نظر خود عدول میکردند و می دانستند که سابقه تاریخی آن از چه زمانی است . در فرهنگها (داوزدن و دوزدن) هر دو آمده است ] . از ایشان باید تشکر کرد که لطف کرده و تأیید فرموده اند که معنی آن را درست تشخیص داده ام ولی ظاهراً منتقد دانشمند همان معنی را که به تأیید ایشان درست تشخیص داده ام نیز دریافته اند و الا به «داوزدن» و «دوزدن» فرهنگها رجوع نمی دادند چه داوزدن مضبوط در فرهنگها اصطلاح قمار-بازان است و با «دوزدن» به معنی ایضا زدن هیچ ارتباط ندارد و آن گهی حالا که ایشان اصل آن را فارسی دانسته اند چطور احتمال داده اند که اصل آن (SO) باشد که [ صورت قدیمی تر (!) آن در زبان هلندی (ZO) است ] ؟ ارتباط SO و ZO با کلمه مورد بحث ما چیست نمیدانم ، خوب بود خود ایشان توضیح میدادند .

در مورد سایر کلماتیکه ایشان نقل و انتقاد کرده اند نیز اشتباهات متعدد ووجه اشتقاقهای عجیب دیده می شود مثلاً ملاحظه فرمائید در مورد قرتی چه نوشته اند ؛ [ فکر میکنم از طریق ترکی استانبول به ما رسیده باشد، آنها هم از یونان گرفته اند و در اصل نام یکی از جزایر یونان است با اسم (Cret) باضافه یای نسبت و در حقیقت باید (کرت + ی) باشد که وصف حال اینگونه جزایر معروف و مشهور است و در زبان



فارسی هم بیشتر به صورت (غرتی بازی) به کار رود [۱]. لابد خوانندگان محترم از خود می پرسند غرتی با جزیره «کرت» چه ارتباط دارد؟ خوب بود ایشان در این باره توضیح کافی میدادند و نیز مشخص میکردند که معانی این کلمه در زبانهای یونانی و ترکی چیست؟

این نوع اشتباهات و ارجاعات بی مورد برای سردرگم کردن خواننده در مورد سایر کلمات نیز دیده می شود مثلاً ذیل کلمه لغ (لق) نظر نگارنده را رد کرد و نوشته اند:

[ از این ریشه مصدری در برهان هست و آن «لوغیدن» است ] . خوب است خود ایشان یک بار دیگر به برهان مراجعه بفرمایند تا متوجه شوند که لوغیدن به معنی دوشیدن است و بالغ ارتباط ندارد . یا ذیل «مورمورشدن» نوشته اند : [ موردرلفت های هند و اروپائی (!) به همین صورت به معنی مورچه است و یکی از اصطلاحات طبیبی نیز میباشد - مورش هم به معنی مهره های ریز باشد که زنان بردست و گردن بندند . شاید حرکت اینگونه مهره ها و حالتی که از آن دست میدهد باشد ] (به «شاید» منتقد توجه داشته باشید و بخاطر داشته باشید که ایشان از این بابت بر نگارنده خرده گرفته اند) لابد خوانندگان از خود می پرسند که بر فرض که مور اصطلاح طبیبی باشد به مورمورشدن چه ارتباط دارد و یا مورمور شدن چگونه می تواند از مورش (باش esh « مآخون باشد ؟ اگر ایشان «جمله ای نظیر «آدم مور مورش میشود» کلمه را به صورت «مورش» دیده اند بعرض ایشان برسانم که «ش» در اینجا سوم شخص است .

مطلب به درازا کشید . واقعاً جای تأسف است کسانی که از رشته های اطلاع ندارند به اظهار نظر در آن می پردازند و بخیال خود خود را به این طریق در چشم عده ای که ممکن است نوشته اینان را بخوانند و از درستی و نادرستی آن دقیقاً اطلاع نداشته باشند صاحب نظر جلوه می دهند . دیگر آن زمان گذشته است که افزودن عنوان دکتر جلوی اسم بتواند خرف و گوهر را یکسان جلوه دهد . چه خوب بود اینگونه اشخاص اندکی هم به فکر خوانندگان اینگونه مجلات که همه صاحب اطلاعند بودند و با چنین نوشته هایی نه وقت آنان را می گرفتند و نه صفحات مجله ای را که باید به درج تحقیقی ارزنده و نوشته ای مفید اختصاص یابد .